

داوری نزد داورها

دوازده مرد خشمگین

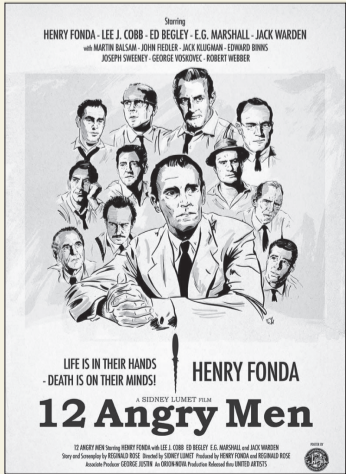


رضا صائمی

خبرنگار گروه فرهنگ

بدون شک اگر بخوایم از فیلمی ماندگار در درام حقوقی حرف بزنیم، باید همچنان از «دوازده مرد خشمگین» سیدنی لومت بگوییم. یک درام دادگاهی که خود مقوله داوری و قضاوت را در کانون درام قرار داده و از منظر داوران مورد خوانش و بازتابی قرار می‌دهد. داستان درباره هیئت‌متصفه دادگاهی متشکل از ۱۲ نفر است که باید درباره گناهکار بودن یا بی‌گناهی جوانی به اتهام قتل تصمیم‌گیری کنند. اگر بخوایم به‌شکل جزئی‌تری به قصه فیلم بپردازیم، نوجوانی ۱۸ ساله از اهالی آمریکای لاتین متهم به قتل پدرش شده است. شواهد نشان می‌دهد او با ضربات متعدد چاقو پدر خود را به قتل رسانده است، گرچه نوجوان که به‌نظر ضعیف و افسرده‌حال می‌رسد این اتهام را قبول ندارد با این حال وجود چاقویی در محل وقوع حادثه که به‌ظاهر متعلق به نوجوان مذکور است و او ادعا می‌کند آن را مدتی قبل گم کرده و خبری هم از محل آن نداشته است، به‌عنوان مدرک جرم، دلیلی برای مجرم شناختن او از سوی دادگاه شده است. ۱۲ مرد از طبقات مختلف اجتماعی به‌عنوان اعضای هیئت‌متصفه دادگاه، مأمور تصمیم‌گیری نهایی درباره این پرونده شده‌اند. اگر آن‌ها فرد متهم به قتل را محکوم کنند، او باید روی صندلی الکتریکی اعدام شود.

در فرآیند رأی ۱۱ نفر از اعضای هیئت‌متصفه رأی به محکومیت و در نهایت اعدام نوجوان می‌دهند اما در این بین یک نفر از آنان - یعنی تصمیم‌گیرنده شماره ۸ - رأی بر بی‌گناهی متهم می‌دهد و پیشنهاد صحبت در این باره را می‌دهد. با پیشروی ماجرا در اتاقی که اعضای هیئت‌متصفه آن در فضای عصبی مشغول بحث و بررسی پرونده هستند قصه فیلم شکوفا می‌شود و به‌صورت مطالعه‌ای استاندارد درباره شخصیت‌های پیچیده‌ای درمی‌آید که به‌عنوان عضو هیئت‌متصفه می‌خواهند رأی نهایی را صادر کنند. پس زمینه اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی هریک از این اعضا، باعث واکنش‌های مختلف آنان در زمان حال می‌شود. در چنین موقعیت و اوضاع و احوالی است که شماره ۸ تلاش می‌کند بقیه همکارانش را متقاعد کند که رأی آن‌ها اهمیتی حیاتی دارد و نباید به‌راحتی درباره آینده و زندگی دیگران تصمیم بگیرند و سرانجام پس از یک ساعت و نیم بحث پرونده کاملاً روشن می‌شود. در دهه ۵۰ میلادی که سینما در اوج سرگرمی‌سازی بود، ساختن فیلمی که داستانش با حضور ۱۲ نفر تنها در یک اتاق نه‌چندان بزرگ سیری می‌شود، چالش سختی محسوب می‌شد. تبدیل چنین فیلمی به اثری که تماشاگر را از سالن سینما فراری ندهد، نیازمند کارگردانی دقیق و مهم‌تر از آن فیلمنامه‌درخشانی بود که خوشبختانه فیلم لومت هر دو عنصر را تا حد اعلا داراست. در فیلم جز صحنه‌ای گذرا و خنثی، دادگاهی نمی‌بینیم، اما تمام ویژگی‌های یک درام دادگاهی را در خود دارد و گوئی خود آن اتاق گرفته، نمادی از یک دادگاه تئسیکال آمریکایی است که در آن وکیل، قاضی، دادستان و حتی متهم وجود دارد و همه این‌ها کنایه‌ای است به بعضی از سوراخ‌های موجود در سیستم قضایی وقت آمریکا و نگاه کلیشه‌ای بسیاری از آمریکایی‌ها به مقوله جنایت و مجرم‌انگاری فقرا. ۱۵ دقیقه پایانی فیلم شگفت‌انگیز است، بعید است در طول فیلم بارها هیجان‌زده نشوید و حتی برای بعضی از شخصیت‌ها کف نزنید. آن چیزی که به‌وضوح به‌فیلم «روح» داده، نگاه انسانی فیلم است. فیلم «۱۲ مرد خشمگین»، علاوه بر بررسی حقیقت و عدالت در حوزه قانون، به‌عنوان یک اثر برجسته در زمینه روانشناسی انسانی و تصمیم‌گیری‌های گروهی شناخته می‌شود. در طول فیلم، شخصیت‌های مختلفی با مشکلات و نگرانی‌های خود روبه‌رو می‌شوند و به‌تدریج تحت‌تأثیر تبادل نظر و بحث با سایر اعضای هیئت قرار می‌گیرند. این فیلم تأکید قوی بر قدرت منطقی و عدم‌پروزی از تعصبات فردی دارد و نشان می‌دهد که تصمیمات گروهی می‌توانند نتایج متفاوتی را به همراه داشته‌باشند.



غیرعلم

تلاش پوپر برای ایجاد تمایز میان علم و غیرعلم را نباید به‌معنای نادرست‌دانستن و غیرمفید بودن تمام معارف مندرج در حوزه غیرعلم نزد او دانست. بر خلاف اثبات‌گرایان منطقی، پوپر برای برخی معارف بشری غیرعلمی که می‌توان آنها را به‌طورکلی knowledge نامید، ارزش قائل بود و معتقد بود که در میان آنها آرای قابل تأمل فراوانی یافت می‌شود. سخن او فقط این بود که بهتر است مرز میان امور علمی و امور غیرعلمی را بدانیم و ترسیم کنیم. وقتی سخن از غیرعلم می‌شود، نظرها کمی تفاوت پیدا می‌کنند. برخی می‌گویند غیرعلم شامل همه علوم انسانی نظیر تاریخ، هنر، فلسفه، ادبیات، اخلاق و... می‌شود. برخی دیگر می‌گویند علوم اجتماعی و علوم طبیعی هر دو علم هستند، اما مصادیقی چون تاریخ، هنر، فلسفه و دین را در حوزه غیرعلم قرار می‌دهند. مارتین ماهنر (Martin Mahner) اما پیشنهاد می‌دهد که همه این رشته‌های تحصیلی در علوم انسانی را ParaScience بنامیم تا بدین‌وسیله آنها را از اشکال نامعتبر علمی مانند شبه‌علم متمایز کنیم. درواقع اینجا بحث اصلی این است که خطر اصلی که علم را تهدید می‌کند، شبه‌علم است؛ چه آن را جزئی از غیرعلم بدانیم و چه جدا از غیرعلم تلقی کنیم.

ضدعلم

در کنار این مجادله‌ها، توجه به اصطلاح ضدعلم (Antiscience) نیز در این میان می‌تواند قابل‌توجه باشد. معمولاً در تعریف ضدعلم گفته می‌شود، ضدعلم یا علم‌بستیزی مجموعه‌ای از نگرش‌هاست که روش عینی و ابژکتیو علم را مردود می‌شمردند و می‌گویند، نمی‌توان با روش علمی به گزاره‌های عام و جهانشمول رسید. در تعریفی دیگر آمده است: «ضدعلم عبارت است از مجموعه نظریه‌ها و روش‌هایی که برای توصیف موضوعات و پدیده‌های طبیعی به‌کار می‌رود، اما از روش علمی استفاده نمی‌کند. ضدعلم معمولاً در مقابل علم قرار دارد و سعی دارد نظریات و فرضیه‌های علمی را رد کند و نظریات و فرضیات خود را به‌جای آن‌ها بنشاناند.» ضدعلم‌ها معمولاً با رد نظریه‌های علمی تلاش می‌کنند اعتبار علم را مخدوش کنند و خود معمولاً در دام تئوری‌های توطئه می‌افتند. باز در اینجا نکته مهم این است که به‌زعم بسیاری، شبه‌علم نیز نوعی ضدعلم است. محمدرضا توکلی صابری در کتاب «علم چیست؟» در این زمینه می‌نویسد: «شبه‌علم، عبارت است از اطلاعاتی که وانمود می‌کند علم است و می‌خواهد خود را به‌جای علم جا بزند، اما هیچ‌یک از روش‌های آن را برای مطالعه و بررسی به‌کار نمی‌گیرد. شبه‌علم درواقع همان ضدعلم است. ضدعلم هم علم نیست، بلکه علم دروغین بوده و درواقع وجه اشتراک شبه دانش‌ورزی و ضد دانش‌ورزی این است که هر یک خود را علم می‌پندارند.»

توکلی صابری وجه مشترک رویکردهای مختلف ضدعلم را در سه مورد خلاصه می‌کند: ۱- انحصارگرایی علم در تعیین علمی بودن پدیده‌ها، یعنی این دانشمندان هستند که تعیین می‌کنند استحاله اتمی و انتقال ژن‌ها، پدیده‌های طبیعی، ادراک فراحسی (extrasensory perception) و تله‌پاتی پدیده‌هایی غیرطبیعی هستند. ۲- انحصارگرایی علم در تحقیق درباره طبیعت و کنارزدن سایر شیوه‌های کسب معرفت ۳- عدم نگاه انتقادی علوم تجربی نوین به بنیان‌های خود.

شبه‌علم

درنهایت می‌رسیم به تعریف شبه‌علم. در تعریف شبه‌علم گفته می‌شود شبه‌علم، عبارت است از اطلاعاتی که وانمود می‌کند علم است و می‌خواهد خود را به‌جای علم جا بزند اما هیچ‌یک از روش‌های علم را برای مطالعه و بررسی به‌کار نمی‌گیرد. دعوی شبه‌علمی اغلب ابطال‌ناپذیر و دچار خطاهایی چون سوگرایی تأیید هستند. از مهمترین نمونه‌های شبه‌علم می‌توان به مواردی چون ستاره‌بینی، انرژی درمانی، طالع‌بینی، عرفان کوانتومی، زمین‌تخت‌گرایی، سنگ‌درمانی، جاکاردمانی، بشقاب‌پرنده، هومئوپاتی، فنگ‌شویی، چشم زخم، قانون جذب، نوستراداموس، طب سوزنی، کارما، دارما و تناسخ اشاره کرد. طب سنتی و خواص ویژه یوگا، مدیتیشن و هیپنوتیزم نیز در زمره شبه‌علم محسوب می‌شوند؛ هرچند هواداران آنها اصلاً به چنین چیزی اعتقاد ندارند. شبه‌علم معمولاً صورتبندی‌های جنجالی و رسانه‌ای دارد، خود را قدیمی و باستانی و در نتیجه درست معرفی می‌کند، تن به شواهد و کارآزمایی تصادفی دو سوکورو نمی‌دهد و روند انعکاس آن، نه‌نخست در مجلات و محافل علمی که در رسانه‌هاست، داعیان شبه‌علم از ارتباط، گفت‌وگو، بحث و نقادی آزاد با دانشمندان پرهیز دارند و معمولاً انجمن‌های رسمی علمی را دنباله‌رو نهادهای قدرت و پاندهای مخوفی معرفی می‌کنند که قصدی جز خاموش کردن منتقدان خویش ندارند. در این میان آرای برخی فلاسفه علم چون پل فایرابند نیز که بر شباهت میان علم و اسطوره تأکید دارد و در برداشتی آنازسیستی و نسبی‌گرایانه معتقد است، تکلیف علم از غیرعلم هم امری تصنعی و هم امری مضر برای پیشرفت دانش است، زمینه را برای گسترش نگرش‌های شبه‌علمی می‌گشاید و بدین‌ترتیب گویی در هیاهوی شبه‌علم و ضدعلم، آنچه در غبارها گم می‌شود، علم و نگرش علمی است.

حلقه‌وین و اثبات‌پذیری علم

هنگامی که از «علم» (Science) سخن می‌گوییم، معمولاً ذهن‌ها به‌سمت حقایق مطلق و گزاره‌های بدون چون و چرا می‌رود. تصور عمومی این است که گزاره علمی، غیرقابل ابطال است، بنابراین انصاف کلامی به «علمی بودن» به‌معنای آن است که دیگر مخالفت با آن معنایی جز مخالفت با شواهد تجربی، عقلانیت و استدلال ندارد. تاریخ علم اما مشحون است از نظریه‌هایی که زمانی، «علمی» نامیده می‌شدند اما امروزه آنها را علمی نمی‌دانیم. نظریه «زمین‌مرکزی» یکی از معروف‌ترین آنهاست. جز این، دانشمندان نیز لزوماً در پی تلیق تجربه و عقلانیت نیستند. گاهی مواقع حتی مشاهدات تجربی با نظریه‌های علمی در تعارض می‌افتند. در این زمینه نیز میان دانشمندان اختلاف‌نظر وجود دارد. برخی از آنها به مشاهده اولویت می‌دهند و بعضی دیگر نه. پوزیتیویست‌های منطقی با اثبات‌گرایی منطقی نمونه‌ای افراطی از این دست نظریه‌ها هستند که آرایشان با آرای ویتگنشتاین متقدم نیز قربانت داشت. برای نمونه طبق نظر حلقه‌وین که مشهورترین حلقه علمی قائل به اثبات‌گرایی منطقی بود، یک گزاره فقط در صورتی علمی است که با تحلیلی باشد، یا یک معنای مشخص داشته باشد و بشود آن را با توجه به گزاره‌های مشاهده‌ای اثبات یا تأیید کرد. در این حالت، علم مقوله‌ای «اثبات‌پذیر» است و این اثبات باید از طریق «آزمون‌پذیری» آن محقق شود. در چنین فرآیندی «یک جمله معنای تجربی دارد، اگر و تنها اگر، تحلیلی نباشد و منطقاً از مجموعه‌ای متناهی از جملات مشاهده‌ای دارای سازگاری منطقی نتیجه شده باشد. لازم نیست این جملات مشاهده‌ای صادق باشند، چون آنچه این ملاک باید توضیح دهد، آزمون‌پذیری به‌وسیله «پدیده‌های بالقوه مشاهده‌پذیر» یا آزمون‌پذیری علی‌الاصول است.» بدین معیار نقدهایی موجه صورت گرفته است. برای نمونه گفته شده است که براساس آن، گزاره‌های کلی و از جمله بیشتر قوانین علمی بی‌معنا و در نتیجه غیرعلمی خواهند بود.

پوپر و ابطال‌پذیری علم

چنین درک مضیقی از علم، با انتقاداتی مواجه شد. یکی از مشهورترین این نقدها به کارل پوپر متعلق است که نخست با حلقه‌وین هم‌دلی داشت اما بعدتر به عمده‌ترین منتقد آنها بدل شد. پوپر می‌گفت، خطای پوزیتیویست‌ها این است که گمان می‌کنند «اثبات‌پذیری، معناداری و خصوصیت علمی همگی مصداق واحدی دارند». از نظر پوپر اما باید به‌جای «اثبات‌پذیری»، «ابطال‌پذیری» (falsifiability) را ملاک تمیز علم از غیرعلم (non-science) دانست. طبق این ملاک، جملاتی علمی هستند که ابطال‌پذیر باشند. سوالی که اینجا پیش می‌آید این است که شرط ابطال‌پذیری چیست؟ از نظر پوپر یک جمله معنای تجربی دارد اگر و تنها اگر نقیض آن تحلیلی نباشد و منطقاً توسط مجموعه‌ای متناهی و سازگار از جملات مشاهده‌ای قابل ابطال باشد.

نقد پوپر بر مارکسیسم و فریود

پوپر مارکسیسم و آرای روان‌شناسانی چون زیگموند فریود و آلفرد آدلر را در ردیف همین نظریه‌های غیرعلمی قرار می‌داد، زیرا آنها را ابطال‌پذیر می‌دانست. پوپر بر آن بود که نظریه‌پردازان مارکسیست به ما نمی‌گویند که اگر چه اتفاقی رخ دهد، می‌پذیرند که نظریه‌شان اشتباه بوده است. در برابر این نظریه‌ها، او اما نظریه نسبیت اینشتین را به این دلیل موردتوجه قرار می‌داد که به شرایط ابطال خود توجهی قابل تأمل دارد: «در همه این‌ها من متوجه طرز برخوردی غیر از برخورد جرمی مارکس، آدلر، فریود و از آن‌ها بدتر شاگردان و مریدان‌شان شدم. اینشتین به‌دنبال تجربیات مهمی بود که تازه اگر هم به نتیجه مثبت می‌رسید نظریه‌اش را قطعی قلمداد نمی‌کرد، درحالی که خلاف آن تمام نظراتش را به‌هم‌پی‌ریخت و خودش اولین کسی بود که به این مطلب اشاره کرده بود. این، به نظر من، برخوردی واقعاً علمی بود در برابر برخورد دیگر؛ بر خورد جرمی که مرتباً دلایلی بر صحت نظرات مورد علاقه خود می‌یابد. بدین‌سان بود که بر خورد علمی، برخوردی انتقادی است، به دنبال تأیید نمی‌رود، تجربیات اساسی‌رامی‌جوید، تجربیاتی که ممکن است نظریه مورد آزمایش را باطل کند، ولی هرگز نمی‌تواند قطعیت آن را اثبات نماید.»

نقد کوهن بر پوپر

با وجود درخشش فوق‌العاده و اشتها نظریه پوپر، بعدتر نقدهایی مهم نیز به نگرش پوپر بیان شد. برای نمونه، توماس کوهن استدلال کرد که مشاهده خود به‌شدت مملو از نظریه است، بنابراین تفاوت دانشمندان در باور به نظریه‌های متفاوت (برای مثال مکانیک نیوتونی و مکانیک نسبیت) می‌تواند باعث شود حتی زمانی که آنها پدیده‌های مشابهی را مشاهده می‌کنند، مشاهده‌های متفاوتی را گزارش کنند. جدا از این درک پوپر از روند ابطال نظریه‌ها، با تاریخ پیشرفت علم چندان تناسب ندارد. برای نمونه نظریه نیوتون به‌دلیل تطبیق نداشتن پیش‌بینی حرکت دو سیاره اورانوس و عطارد با اندازه‌گیری‌های نجومی با معضلات جدی مواجه بود، اما دانشمندان نه‌تنها آن نظریه را ابطال نکردند، بلکه تلاش کردند تا با استفاده از همان نظریه بر مشکلات غلبه کنند. نتیجه همین کوشش‌ها نیز به پیش‌بینی مکان و اندازه سیاره نپتون انجامید؛ حتی قبل از آن‌که این سیاره در مشاهده نجومی دیده شود.



مارتین ماهنر پیشنهاد می‌دهد که همه رشته‌های تحصیلی در علوم انسانی را ParaScience بنامیم تا بدین‌وسیله آنها را از اشکال نامعتبر علمی مانند شبه‌علم متمایز کنیم. درواقع اینجا بحث اصلی این است که خطر اصلی که علم را تهدید می‌کند، شبه‌علم است؛ چه آن را جزئی از غیرعلم بدانیم و چه جدا از غیرعلم تلقی کنیم

ناشی از مسمومیت الکلی در ایران و رقابت این عدد با تلفات ناشی از کرونا، گزارش‌هایی بازتاب دادند. برای نمونه گزارش داده شد که در استان فارس تعداد قربانیان الکل در مقایسه با تلفات کرونا، چهاربرابر بوده است. در آذربایجان شرقی نیز در حالی که ۲۰ نفر گزارش مرگ کرونا ثبت شده بود، ۲۳۰ نفر در اثر استفاده از الکل مسموم شده بودند.

در سایر نقاط جهان نیز توصیه‌هایی از این‌سخت کم نبود. جوردن ساتر، یوتیوبر معروف از مکملی معدنی به‌نام «ام‌اس‌اس» حاوی دی‌اکسید کلر رومبایی کرد که به‌زعم او در نابودی ویروس کرونا، «معجزه» می‌کرد. او البته قبل از کرونا، از خاصیت بدن ماکمل در کشتن موثر سلول‌های سرطانی دفاع کرده بود. سازمان غذا و بهداشت آمریکا، ادعاهای ساتر را رد می‌کرد، اما چنین تکذیبیه‌هایی بر طرفداران او چندان تأثیری نداشت؛ چندان‌که تعداد افرادی که به‌راهاکر جیم بکار، کشیش تلویزیونی اعتماد می‌کردند و کلونید نقره مصرف می‌کردند تا برخی از سویه‌های کرونا را ظرف ۱۲ ساعت تارومار کنند، اندک نبود. این توصیه‌ها در شبکه‌های مجازی مثل نقل و نبات پخش می‌شدند و در این میان شبکه‌های اجتماعی، از قضا سویه‌های مخرب نیز بدین بازتاب‌هایی بخشیدند زیر الگوریتم‌های متکی بر خطای شناختی «سوگرایی تأیید» (Confirmation Bias) موجود در این شبکه‌ها، باعث می‌شد افراد پس از دیدن پست‌هایی در این زمینه و لایک آنها، هر چه بیشتر با پست‌های مشابه مواجه شوند، بعد از مدتی وضعیت قطعی‌شدگی (Polarization) پیدا کنند و با تعصب و شدت بیشتری خود را جزو گروه معتقدان به آن عقیده بدانند.

مناقشه میان پزشکی مدرن، علمی یا مبتنی بر شواهد (Evidence Based Medicine) که پزشک‌های نیز در سخنرانی خود در دانشگاه تهران بر آن تأکید داشت و انواع طب‌های جایگزینی که طب سنتی یا طب ایرانی، مشهورترین آنها هستند، مشتی نمونه خروار از منازعه میان علم و شبه‌علم در ایران است. دسته نخست، دومی‌ها را شبه‌علم می‌دانند و اعتماد بدان را بی‌فایده و حتی مضر قلمداد می‌کنند. در ارزشیابی منفی‌تری، حتی معتقدند چنین امری نوعی شیادگی است. در مقابل، طب‌های جایگزین نیز، پزشکی مدرن را با صفاتی چون غربی، شیمیایی و جز منگر توصیف می‌کنند تا نشان بدهند انکا به این الگوی پزشکی، فاجعه‌بار خواهد بود. در وضعیت کلی‌تر اما نزاع میان علم و شبه‌علم امری بسیار گسترده‌تر است؛ به‌خصوص وقتی این نکته نیز بدان افزوده شود که تمام معارف بشری را نمی‌توان به این دو دسته تقسیم کرد و در کنار این دو مقوله، باید به «غیرعلم» و «ضدعلم» هم توجه کرد. با این تفاسیر شاید لازم باشد به تعریفی اجمالی و اولیه از چهار مقوله علم، شبه‌علم، غیرعلم و ضدعلم اشاره کرد تا زمینه بحث در این زمینه دقیق‌تر شود.